

حافظ

و جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی

علی‌اکبر قاسمی گل‌افشانی*

شعر جمال‌الدین ساده و روان و در بردارنده معانی لطیف و نغز است. در کنار سهولت و سادگی از آرایش‌های لفظی و معنوی هم بیگانه نیست. غزل او لطافت غزل سعدی را به خاطر می‌آورد و پاره‌ای از قصاید او بی‌شبهت به قصاید سنایی نیست؛ به عنوان نمونه:

جمال‌الدین (به استقبال از سنایی در حکمت و موعظه) می‌فرماید:

الحدار ای غافلان زین وحشت‌آباد الحدار
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول
زین هواهای عفن وین آب‌های ناگوار
عرصه نادلگشا و بقعه نادلپذیر
قرصه ناسودمند و شربتی ناسازگار
مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشا
ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار
امن در وی مستحیل و عدل در وی ناپدید
کام در وی ناروا صحت در وی ناپایدار
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۶۱)
قیاس کنید با قصیده سنایی:
ای خداوندان مال! الاعتبار الاعتبار!

هم به عیوق رسیده سخنم
هم ز افلاک گذشته شرفم

«جمال‌الدین»

حافظ مضامین و تعبیر چشمگیری را از بزرگان ادب فارسی اقتباس کرده و در اشعار خود با طرحی نو به کار گرفته است. تأثیر سنایی، معزی، انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، کمال‌الدین اسماعیل، خواجهی کرمانی و ... بر حافظ در «حافظ‌نامه» بهاء‌الدین خرمشاهی، دوره «حافظ‌شناسی» (به اهتمام سعید نیاز کرمانی)، «شرح شکن زلف» فتح‌الله مجتبابی، ماهنامه «حافظ» (ویژه‌نامه حافظ، شماره ۱۹) و ... مورد بحث و فحص قرار گرفته است. ما نیز در این مقاله سعی داریم تا مواردی از مشترکات مضمون و تعبیر را در اشعار حافظ و جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی برشماریم. نخست گشت و گذار کوتاهی می‌کنیم در گلستان سخن جمال‌الدین.

جمال‌الدین از شاعران نامور قرن ششم هجری است. وی در قالب‌های قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند و در موضوعاتی مانند تحمید باری تعالی، نعت پیامبر(ص)، مدح شاهان و وزیران، مرثیه بزرگان، توصیف، وعظ و حکمت طبع‌آزمایی کرده و دیوان کاملش با تصحیح و حواشی شادروان «حسن وحید دستگردی» در مردادماه هزار و سیصد و بیست شمس به زیور چاپ آراسته گردیده است.

ای خداخوانان قال! الاعتذار الاعتذار
(مدرس رضوی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۲)

حال بر می گردیم به حافظ و جمال‌الدین؛ حافظ در غزلی با
مطلع:

ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
بیتی دارد که می‌فرمایند:
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۷۵)

بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب گرانسنگ حافظ‌نامه در تأثیر
پیشینیان بر حافظ (خرمشاهی، ۱۳۷۳، جلد اول، ص ۶۵) مصراع
دوم این بیت حافظ را همانند مصراع «... کاین کار مشکل است و
به خون جگر شود.» از اوحدی مراغه‌ای (۶۷۰ - ۷۳۸ ق.) دانسته‌اند
اما حقیقت امر این است که هم حافظ و هم اوحدی مراغه‌ای هر دو
از جمال‌الدین بهره گرفته‌اند که می‌فرماید:

گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک
آری شود ولیک به خون جگر شود
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۰۲)

همانندی وزن و قافیه هم بین اشعار حافظ و جمال‌الدین وجود
دارد؛ نظیر:

جمال‌الدین:

دل‌م ز درد تو خون شد تو را چه غم دارد
نه عشق تو چو منی در زمانه کم دارد
(همان، ص ۴۴۴)

حافظ:

دلی که غیب‌نمای است و جام‌جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود چه کم دارد
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۹۲)

اما بیشتر این شباهت‌ها، شباهت‌های مضمونی و مفهومی
هستند. این مضامین و مفاهیم در شعر جمال‌الدین البته زیبا هستند
و وقتی که وارد عرصه هنری حافظ می‌شوند جلوه و تولدی دیگر
می‌یابند:

حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو

کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است
الف - مضامین مشترک:

۱- دل در این پیرزن عشوه‌گر دهر مبند:
جمال‌الدین:

حیف باشد به چنین رای و کفایت که تو راست
گندیبری به کف آری و هزاران انباز
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۲۰۰) و:
مدار چشم از این گنده‌پیر دنیا زان
که شوم صحبت و شوهر کش است این ناپاک
(همان، ص ۲۱۶) و:

مباش غره بدین گنده‌پیر دنیا زانکه
هزار شوهر کشت و هنوز بکر این زن
(همان، ص ۲۹۴)
حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست‌نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۰) و:

جمیله‌ای است عروس جهان ولی هشدار
که این مخدره در عقد کس نمی‌پاید
(همان، ص ۱۷۸)

۲- دنیا حریفی سخت دغا‌پیشه:
جمال‌الدین:

هیچ می‌دانی که اینجا با حریفی مهره دزد
جان همی‌بازی و خصلی بر لب خال قمار
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۶۲) و:

مهره دزد است فلک نیک نگه‌دار به گوش
یک حریف است جهان هیچ بدو نرد مبارز
(همان، ص ۱۹۹)

حافظ:

فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک
که کس نبود که دستی از این دغا ببرد
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰)

۳- تصفیة کعبه دل از بت اغیار:
جمال‌الدین:



دل که خلوتگاه او آمد میند اندر عقار
لایق کعبه نباشد لاشه کلب عقور
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۹۷)

حافظ:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد
دیو چو بیرون رود فرشته در آید
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۸۰)

۴- وطن انسان عرش پاک است نه فرش خاک:

جمال‌الدین:

مولد اصلی تو دارالقرار آمد برو
تا ببینی جای خویش آنجا مکن اینجا قرار
خیز کاندلر عالم جان مسندت افراشته است
برفشان پس دامن از این خاکدان خاکسار
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۶۲) و:

به ذروه ملکوت آی از این نشیمن خاک
که نیست لایق تخت ملوک تحت مفاک
به خاک باز ده این خاک و سوی علو گرای
که جان پاک سزا نیست جز به عالم پاک
تو شاه تخت وجودی چه جای توست اینجا
خلیفه زاده گلشن‌نشین و در خاشاک؟
(همان، ص ۲۱۶) و:

مزن تو خیمه در این ره که نیست جای مقام
مساز خانه در این چه که نیست جای وطن
تو تازیانه کشی بر فرشته وانگاهی
به دود و خاک تن اندر دهی در این گلخن
(همان، ص ۲۹۲)

حافظ:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبیم چه مژده‌ها داده است
که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۰) و:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه جای چو من خوش الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم
اگر ز خون دلم بوی شوق می آید
عجب مدار که همدرد نافه ختنم
(همان، ص ۲۶۶)

۵- ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست (تحمل مشکلات)

راه به امید وصال خانه دوست):

جمال الدین:

شیرمردان چو عزم کار کنند
کار از این گونه استوار کنند
آبخور ز آتش سموم آرند
خوابگه در دهان مار کنند
پیش تیر بلا سپر گردند
نزد شیر اجل گذار کنند...
فرقت از اهل و وطن جویند
هجرت از یار و از دیار کنند
سنگ بر دل نهند و بار کشند
مهر بر لب نهند و کار کنند
جان شیرین نهند بر کف دست
پس حدیث دیار و یار کنند
کاخ و کاشانه را کنند وداع
در دل بادیه قرار کنند
سهم آن راه‌های مردم خوار
پیش چشم امید خوار کنند
جان و جاه و سر و زر اندازند
خرج آن راه از این چهار کنند
هر کجا عشق لایزال آمد
سر و زر را چه اعتبار کنند
دیده از هر چه هست بردوزند
تا چنین دولتی شکار کنند

تکیه گه بر حضيض کوه زنند
پایگه در شکاف غار کنند
بالش پر ز سنگ خاره نهند
بستر گل ز نوک خار کنند
بر امید وصال خانه دوست
شربت زهر خوشگوار کنند
(دستگردی، ۱۳۲۰، صص ۱۴۱ - ۱۴۲)

حافظ:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۹۸)

۶- تسلیم و رضا در برابر تقدیر (نشانگر اعتقاد

جبری):

جمال الدین:

چه چاره جز رضا دادن به تقدیر
چو تدبیر قضای آسمان نیست
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۷۹) و:
بر قضای آسمانی چون رضا بود از نخست
زان در ابروی رضایش هیچ بیج و خم نماند
(همان، ص ۱۵۸)

حافظ:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۰)

۷- یک فروغ رخ ساقی (= تجلی):

جمال الدین:

هر کجا عکس جمالت بر فتاد
صورت صد یوسف است انگیخته
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۷۵)

حافظ:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آیینۀ اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۸۶)

۸- ناسازگاری فلک با اهل دانش و هنر:

جمال‌الدین:

اگر بر جاهلان وقف است خیرت

نیم من بدین حد نیز دانا

(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۲۶) و:

بنگرید این چرخ و استیلائی او

بنگرید این دهر و این ابنای او

محنت من از فلک همچون فلک

نیست پیدا مقطع و مبدای او

می‌دهد ملکی به کمتر جاهلی

هست با من جمله استقصای او

(همان، ص ۳۱۴) و:

حرمان اهل فضل نگر تا بدان حد است

کز لب گذشته لقمه به دندان نمی‌رسد

(همان، ص ۳۴۸) و:

گفتم در این جوانی چون نیست پایدار

دستی به کام دل بزمن هم به سر نشد

یا دولت است یا هنر از دو یکی است زانکه

دولت قرین مردم صاحب‌هنر نشد

(همان، ص ۳۴۸)

حافظ:

دفتر دانش ما جمله بشوید به می

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۵۷) و:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

(همان، ص ۲۰۹)

۹- طمع مدار وصال دوام را (مرگ نزدیک است):

جمال‌الدین:

رسول مرگ پیامی همی‌رساند به من

که میخ خیمه دل زین سرای گل برکن

(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۲۹۱)

حافظ:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بریندید محمل‌ها

(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱)

۱۰- عاشقان کشتگان معشوقند:

جمال‌الدین:

ای بسا دل‌های جان‌افشان که هست

بر دو زلفت سرنگون آویخته...

چند از این عاشق‌کشی رحمی بکن

ای هزاران خون ناحق ریخته

(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۷۵)

حافظ:

در زلف چون کمندش ای دل میبچ کآنجا

سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی

جانا روا نباشد خونریز را حمایت

(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۷۴)

۱۱- بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت:

جمال‌الدین:

ای دل این چندین شکایت شرط نیست

جور گیر، آخر نه دلبر می‌کند؟

(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۵۲)

حافظ:

هر چند بردی آبم روی از درت نتابم

جور از حبیب خوش‌تر کز مدعی رعایت

(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۷۵) و:

عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش

که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

(همان، ص ۱۴۴)

۱۲- وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را (عهد محبوب

همچون باد است):

جمال‌الدین:

تکیه بر وعده‌های او کردم

که شبانگاه و بامداد کند

جز من و زلف او کسی به جهان

تکیه هرگز بر آب و باد کند
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۵۵)

حافظ:

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵)

۱۳- درد عاشق بی درمان است و هجر او بی پایان:

جمال الدین:

با که گویم محنت هجران بی پایان او
از که جویم چاره این درد بی درمان من
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۷۳)

حافظ:

درد ما را نیست درمان الغیث
هجر ما را نیست پایان الغیث
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۷۵)

۱۴- استغنائی معشوق از عاشق (تقابل شاه و گدا):

جمال الدین:

نخواهم بست دل در وصلت ای ماه
که وصل تو متاع هر گدا نیست
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۳۲)

حافظ:

یار اگر نشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۶۱)

۱۵- خانه ما از درون ابر است و بیرون آفتاب:

جمال الدین:

به رغم حاسد و بدخواه پیش دشمن و دوست
چو صبح چند زخم خنده‌های خون آلود
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۸۰)

حافظ:

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۲۵۱)

۱۶- وجود عاشق خود حجاب است:

جمال الدین:

تا خیمه زده است در دلم دوست
ما را ز درون دل تماشاست
از خود به در آی و شاد بنشین
کاین هستی ماست که آفت ماست
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۳۱)

حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷)

۱۷- شهره شهر شدن در عاشقی:

جمال الدین:

زودا که به انگشت به هم باز نمایند
کاین گور فلان است که در بند فلان بود
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۵۰)

حافظ:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالودم به بد دیدن
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۰۴)

۱۸- اشک خونین عاشق در هجران معشوق:

جمال الدین:

چنان بگیریم در فرقتش که مردم چشم
مثال قطره خونم ز دیدگان بجهد
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۱۲)

حافظ:

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است
بین که در طلبت حال مردمان چون است
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۴۳)

۱۹- غماز بود اشک و عیان کرد راز من:

جمال الدین:

من عشق تو را نهفته چون دارم
کم آب دو دیده متهم دارد
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۴۷)

حافظ:

بگشا پسته خندان و شکرریزی کن
 خلق را از دهن خویش مینداز به شک
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۲۳۳)
۲۳- هیچ انگاری میان (کمر) معشوق:
جمال‌الدین:

من طیره شوم چو تو کمر بندی
 یعنی که تو را مگر میانی هست؟
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۳۲)

حافظ:

میان او که خدا آفریده است از هیچ
 دقیقه‌ای است که هیچ آفریدگار نگشاده است
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۲۸)

**۲۴- سروری، استعداد و اهلیت می‌خواهد نه کلاه و
 منبر و بالش:**
جمال‌الدین:

نه هر که یافت منبری و بالشی سیاه
 پس منصب تو یافت به جاه تو در رسید
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۲۰) و:

نه مهدی شود هر که مهدی بیاید
 نه عیسی شود هر که بنشست بر خر
 (همان، ص ۱۶۹)

حافظ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
 نه هر که آینه سازد سکندری داند
 نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
 کلاهداری و آیین سروری داند
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۳۷)

ب - تعابیر مشترک:

۱- صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد:
جمال‌الدین:

گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک
 آری شود ولیک جگر خون همی‌شود
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۳۵۵) و:

گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک

تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
 وگر نه عاشق و معشوق رازدارانند
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱) و:
 ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود
 وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
 (همان، ص ۱۷۵)

**۲۰- زلف بتان برای به زنجیر کشیدن دل‌های
 شیدا:**

جمال‌الدین:

دیوانه گشتم از تو مرا سلسله فرست
 زان حلقه‌های زلف که در هم فکنده‌ای
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۳۵۲)
حافظ:

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟
 گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۱۰)

۲۱- جواب تلخ از لب شیرین معشوق:
جمال‌الدین:

یارب از چیست تلخ پاسخ او
 چون همی بر شکر گذر یابد
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۱۲۱) و:
 از لب تو بوالعجب‌تر پاسخت
 کاین چنین تلخ است و بر شکر گذشت
 (همان، ص ۳۶۰)

حافظ:

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعا گویم
 جواب تلخ می‌زیید لب لعل شکرخا را
 (حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳)

۲۲- کوچک شماری و هیچ انگاری دهان معشوق:
جمال‌الدین:

نقاش ازل که روی خوب تو نگاشت
 از تو چه دریغ داشت الا دهنی
 (دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۵۰۲)

حافظ:

آری شود ولیک به خون جگر شود
(همان، ص ۴۰۲)

حافظ:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۷۵)

۲- کاغذین جامه (برای دادخواهی):
جمال‌الدین:

آخر از بهر خدا چند کنم بر در او
هر سحرگاه چو مظلوم ز کاغذ سربال
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۲۲۵)

حافظ:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک
رهنمونیم به پای علم داد نکرد
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۱۱)

۳- طبل زیر گلیم زدن (پنهان داشتن امر ظاهر و آشکار):
جمال‌الدین:

در زیر گلیم چون زد طبل
کاندر همه عالم علم دارد
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۴۴۷)

حافظ:

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم
به آنکه بر در میخانه برکشم علمی
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۶۷)

۴- چار تکبیر گفتن (ترک کردن همه چیز):
جمال‌الدین:

همتت بر دو کون در یک دم
چار تکبیر گفته و سه طلاق
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۲۱۳)

حافظ:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۲۰)

۵- تشبیه «ماه» به «داس»:
جمال‌الدین:

هلال ماه صیام از سپر ناگاهی
بتافت آنک، ربی و ربک الهی ...
به شبه سیمین داسی، به شکل زرین طاسی
بسان بی می جامی به دست می خواهی
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۳۸۱)

حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۳۱۵)

۶- تجنیس «چمن» و «چمان»:
جمال‌الدین:

کجا رفت آن چو طاووس خرامان
که گرد این چمن اندر چمان نیست
(دستگردی، ۱۳۲۰، ص ۷۸)

حافظ:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
(حافظ، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷)

پی‌نوشت:

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

منابع و مأخذ

- ۱- آب طربناک، سیدیحیی یثربی، تهران، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۸۱.
- ۲- حافظنامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۳- دیوان ابوالمجد محدود بن آدم سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
- ۴- دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی، از روی نسخه تصحیح شده دکترا غنی و قزوینی، تهران، باقرالعلوم، ۱۳۷۶.
- ۵- دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، ارمان، ۱۳۲۰.